

پرسش، بنیاد دانش

و چه از طرف معلم استقبال می‌کند. این در حالی است که «پرسش» بنیاد «دانش» است و کنجکاوی و کاوشگری است که کشف و خلاقیت، ابداع و ابتکارها و یا درک و فهم تازه‌ای از یک مسئله و موضوع را به ارمغان می‌آورد.

از سوی دیگر، تألیف و تدوین کتاب‌ها بیشتر متمرکز انجام می‌شود. مشارکت معلمان در تألیف و تدوین کتاب‌ها فراگیر و جدی نیست. نقدها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و نیازهای دانش‌آموزان نیز کمتر در محتوا لحاظ می‌شود. به‌علاوه، نحوه سازمان‌دهی محتوا جایی را برای تفکر انتقادی باز نمی‌گذارد. در سطح مدرسه، معلم بیشتر متکلم وحده و دانش‌آموزان گوش شنواست. در کلاس‌ها کمتر میدان برای سؤال و پرسش باز می‌شود و معمولاً دانش‌آموزان نگران‌اند که اگر سؤال کنند، با واکنش منفی معلم یا هم‌کلاسی‌ها مواجه شوند. چنین نظامی تأمل، تفکر، خلاقیت و ابتکار را کمتر برمی‌تابد و مایل است همه در چارچوب‌های از پیش تعیین شده قدم بردارند و به پرسش‌ها، پاسخ‌های یکسان بدهند. اساس پاسخ‌های یکسان حافظه‌محوری و انباشت اطلاعات متراکم و پراکنده است که به‌طور طبیعی دانش‌آموزان را دچار تنش و اضطراب می‌کند. البته طی چند سال اخیر و با توجه به مشکلات عدیده‌ای که نظام ارزشیابی حافظه‌محور، کمی گرا و پاسخ‌محور ایجاد کرده بود، نظام ارزشیابی توصیفی و کیفی در دوره ابتدایی به اجرا درآمد. اما به دلیل فقدان دیدگاه منظومه‌ای و سیستمی و از آنجا که چنین رویکردی در سایر اجزای نظام آموزشی، چون برنامه‌ریزی درسی، تألیف و تدوین منابع، روش تدریس معلم و نیز مدیریت کلاس و مدرسه دنبال نمی‌شود، ارزشیابی توصیفی در عمل به حاشیه رفته است. بنابراین به نظر می‌رسد تا نگرش‌های بنیادی ما نسبت به نظام آموزشی تغییر نکنند، مشکل همچنان باقی است و اقدامات جزئی تأثیری نخواهند داشت و دردی را درمان نمی‌کند.

سردبیر

بهار فصل امتحان، آزمون و ارزشیابی است. کوچک باشی یا بزرگ، دانش‌آموز باشی یا دانشجو و حتی معلم و استاد فرقی نمی‌کند. واژه «امتحان» همواره با نوعی اضطراب، تنش و ترس همراه است. اما چرا چنین است؟ این تنش و اضطراب به چه علل و عواملی برمی‌گردد؟ ریشه در ساختار روان‌شناختی و شخصیت افراد دارد یا به ساختار نظام آموزشی برمی‌گردد، یا به هر دو؟ و در آن صورت، سهم کدام‌یک از دو ساختار فردی و روان‌شناختی و نظام آموزشی در تولید و تداوم این موضوع بیشتر است؟

واقعیت این است که اگر چه اضطراب امتحان به علل و عوامل متفاوتی مربوط می‌شود که شخصیت فرد نیز در آن سهم قابل توجهی دارد، اما علت اصلی این موضوع به ساختار نظام آموزشی برمی‌گردد.

نظام آموزش ما «حافظه‌محور»، یک‌سویه، غیرتعاملی و کمیت‌گراست. به همین دلیل نیز به جای «یادگیری» بر انباشت اطلاعات پراکنده و متراکم تأکید دارد. آزمون، ارزشیابی و امتحان در چنین نظامی بر مبنای کمیت یا میزان به‌یادسپاری و حفظ اطلاعات و داده‌های کتاب‌های درسی است که این خود به اضطراب و تنش دانش‌آموزان دامن می‌زند.

در این نظام آموزشی، مبنای معیار موفقیت در امتحان و آزمون پایانی، پاسخ‌های یکسان و استاندارد به سؤالات است و کمتر جایی برای پاسخ‌های خلاقانه دانش‌آموز وجود دارد. کمتر مدرسه یا معلمی است که به «پرسش»‌های دانش‌آموزان اهمیت و امتیاز بدهد یا آزمون پایانی را بر مبنای اصل «پرسش‌محوری» بدین صورت تدوین کند که: «این درس چه سؤالات و پرسش‌های جدیدی برای شما ایجاد کرد؟»

و یا بر مبنایی کاوشگرانه از دانش‌آموزان بخواهد: «چگونه استفاده از این درس در زندگی روزمره را کشف کنید.» به همین دلیل می‌توان گفت این نظام آموزشی «پاسخ‌محور» است و کمتر از پرسش، نقد و نظر، چه از جانب دانش‌آموز

